۲۹. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۹/۲۴)

موضوع: شنبه،۲۴ آذر ۱۴۰۳ - (۱۴۰۴-۱۴۰۳) سال تحصیلی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- لوازم نظریه موضوعیت زوال هر بلد
- تثبیت ارتکاز تقویم شخصی در نصف النهار واحد برای کل کره
  - گام اول) تنافی اختلاف در رویت بلد با ارتکاز میقات واحد
  - گام دوم) تنافی اختلاف دو بلد با ارتکاز میقات واحد
  - گام سوم) تنافی اختلاف رویت در بلاد کبیره با میقات واحد
  - گام چهارم) تنافی اختلاف ساعات کشور وسیع با ارتکاز میقات واحد
  - گام پنجم) تنافی اختلاف ساعات کره با ارتکاز میقات واحد
  - گام ششم) عدم تنافی ارتکاز نصف النهار واحد در کره با عادت ساعت محلی
- موافقت مبنای نصف النهار واحد با مبنای مشهور در رویت عند الغروب
- دلیل لزوم تعیین میقات واحد در کره
- دو نقش صامت و مصوت در حروف علّه
- نقش صامت و مصوتی در همزه

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
نظریه موضوعیت داشتن زوال هر بلد و لوازم آن.

موضوعات فرعی:
مراحل تنافی خلاف در رؤیت با ارتکازات و میقاتیت، موافقت ارتکاز با تعیین ساعت، روز و ماه برای کل کره، تطبیق قول مشهور در رؤیت حین غروب با تعیین نصف النهار واحد، دلیل لزوم میقات واحد برای کل کره، صامت و مصوّت در حروف علّه

لوازم نظریه موضوعیت زوال هر بلد

(00:20)

قبل از شروع ماه جمادی الاولی، بحث خسوف و کسوف مطرح شد. یک جلسه هم مباحثه شد. ولی چون هلال ماه جمادی الاولی خصوصیتی داشت، بحث عوض شد. واقعاً هم برکت و فیوضات ایام فاطمیه بود. برای من خیلی جالب بود. البته بحث‌های خسوف و کسوف ماند، به نظرم فقط یک جلسه بحث شد.

در جلسه قبل مطالبی عرض شد؛ مطالبی برای من ارسال شده در رابطه با اشکالاتی که به عرض من وارد است. لوازمی که دارد. خیلی خوب است. من خدمت شما گفتم حتی روایت عبیدی و حماد، همان ابتدایی که سی-چهل سال پیش مباحثه می‌کردیم، همان وقت هم که در ذهنم استظهار می‌کردم این «ال» در «اذا رؤی قبل الزوال»، «ال» استغراق و استیعاب بود. یعنی هر بلدی زوال خودش را نگاه کند. در ذهن قاصر من این یک امر فطری است. ولی وقتی «الزوال» یعنی «اذا رئی الهلال» قبل از زوال آن بلد، «فهذا الیوم من شوال» لوازمی پیدا می‌کند که التزام به آن‌ها سخت است. آدم به راه‌های دیگری فکر می‌کند، به‌خصوص با کمبودهایی که آن راه داشت. لوازم فاحش البطلان یک چیز است، برطرف نکردن احتیاجات در یک ایده و نظریه چیز دیگری است. گاهی است که شما یک نظریه می‌دهید، می‌گویید این فواحش لوازم را دارد. خب دست از آن بر می‌دارید. اما گاهی است که خود نظریه این لوازم را ندارد ولی شما یک نیازهایی دارید که این نظریه تاب برطرف کردن آن نیازها را ندارد. این هم شما را به فکر او می‌دارد. آن نظریه استغراق زوالی، ولو آن لوازم را هم نداشته باشد، ولی توقیم واحد همه دنیا و همچنین این برچسب زدن‌ها را نمی‌توانند برطرف کند. مسأله شخصیت که ارتکازی بود را نمی‌توانند جواب بدهد. بنابراین کسی که به فکر باشد، قهراً به فکر نظریه دیگری می‌افتد که بتواند این نیازها را هم جواب بدهد. شاگرد: لوازم باطل نظریه زوال هر منطقه در ذهنتان هست؟

استاد: واضح‌ترینش این است: لازمه این نظریه این است که بلادی که حتی اذانشان ده دقیقه فاصله دارد، لحظه اهلال هلال دو شهر از هم فاصله کوتاه دارند، برای یکی قبل از زوال دیده می‌شود، چون در غرب است اما برای دیگری نه. مثلاً قم و دامغان را فرض بگیرید. اینها تقریباً نزدیک هستند. شاید فاصله ظهر دامغان، هفت دقیقه ای هشت دقیقه است. مشهد مقدس حدود نیم ساعت از قم زودتر است. شاید هم بیش از نیم ساعت است. اما دامغان ده دقیقه است. در ده دقیقه هم این فرض می‌آید؛ وقتی برای آن‌ها اهلال هلال می‌شود زوالشان شده است. ولی چون قم ده دقیقه بعدش هست، اهلال هلال برای ما قبل از ظهر می‌شود. این تفاوت‌ها هست.

شاگرد۲: وجه فسادش همین است؟ .

استاد: بله یعنی یک نحو خلاف ارتکاز است. دو-سه مطلب ارسال کرده بودند حالا به هر کدام اشاره می کنم.

شاگرد: لازم دیگری غیر از این هست؟

استاد: بود، الآن یادم نیست. سابقا میدیدم در خیلی از جاها لوازمی به این صورت پیدا میکنند. خیلی ها را یادداشت میکردم ولی خیلی ها هم وقتی کتاب در دست نبود، به ذهنم میآمد وقتی هم آدم برای بعد میگذارد، از دستش میرود. «قیّدوا العلم بالکتابة». خیلی روایت عالی ای است. شاید هم فریقین نقل کردهاند.

شاگرد: ادله شخصی بودن را هم میتوان گفت.

استاد: بله.

آن چه که الآن میخواهم بهعنوان جمعبندی عرض کنم، این است، یکی از آقایان هم از عبارت مغنی ابن قدامه نقل کرده بودند که برای او ارسال مسلم است که وقتی هر بلدی ماه را دیدند، دیگر ماه شروع شده است. دیگر معنا ندارد تا ببینیم زوال دحو الارض برای ما چه چیزی تعیین میکند. خب لازم نیست ابن قدامه این را بگوید. مشهور نزد فقهای امامیه همین است، مشهور نزد همه ... .

شاگرد: مشهور نزد متاخرین این است. مشهور نزد علمای امامیه این نیست که هر بلدی حکم خودش را دارد.

استاد: این حرف دیگری است. شما در قم در وقت غروب دیدید، دیدید، امامیه می گویند هنوز صبر کنید؟! منظورم این است. یعنی این مورد توافق همه است که وقتی در وقت غروب با چشم خودتان هلال را دیدید، بگویید هنوز صبر کنید تا ببینیم همه جا میبینند یا نه. ببینیم فلان جا دیدهاند یا نه. اصلاً چنین چیزی نبوده است. ایشان هم همین را میگویند. خب در سخن ابن قدامه که حرفی نیست. او گفته، همه میگویند. این روایتی که در عبارت سید بحر العلوم میخواندیم، در آخر تنبیهات بود. دو تنبیه را خواندیم، تنبیه سوم ماند. تنبیه سوم همین روایت بودکه به امام علیه السلام عرض می کند که «المغیریه یزعمون انه اذا الیوم لهذه اللیلة المستقبلة»، امام علیهالسلام فرمودند «کذبوا». چون اهل بطن نخله که رفته بودند گفتند «اذا رأوا الهلال شهر رجب المرجب قالوا قد دخل الشهر». یعنی همین غروب که ماه را دیدند گفتند «دخل الشهر». ولذا وقتی غروب که دیده میشود یک امر ارسال مسلم است که وقتی در غروب دیدید، امشب شب اول ماه مبارک است. الآن اول شب شعبان است، نگویید الآن که غروب شد، سی ام شعبان است. چطور برای یک لحظه، شب اول ماه بشود؟! این مسلم و متسالم علیه در کتب فقهی است. روش مسلمین است بهعنوان امری که امضاء شرعی هم شده است. حال امضاء منحصر بوده ای نه، قبلاً بحث کردهایم. ولی این مشکلی ندارد.

تثبیت ارتکاز تقویم شخصی در نصف النهار واحد برای کل کره

گام اول) تنافی اختلاف در رویت بلد با ارتکاز میقات واحد

(9:29)

بله، چیزی که کأنّه دنبالش بودیم و با آن مشکل داشتیم، این است که یک نظریه لوازم خودش را نشان میدهد. ولذا در جلسه قبل عرض کردم هر کدام از شما که لوازمش را نشان بدهید، اگر قبلاً در ذهن من بوده که یک جور تشکر دارد؛ همین که پی مطلب را میگیرید. اگر هم در ذهن قاصر من نبوده، بسیار خوشحال تر میشوم. چون یک حرفی می بینیم که این لوازم را دارد. مثلاً گفته اند که لازم خط زمان اینستکه اگر خط زمان از قم در بشود، پای راست ما دوشنبه میشود و پای چپ ما یک شنبه میشود. و گفتم اگر شما نصف النهار واحد و زوال آن را فرض بگیرید، لازمه اش این است که وقتی به خط زمان رفتید، دو بلدی که نزدیک هم هستند، یکی یک شنبه باشد و دیگری دوشنبه باشد. نزدیک هم هستند ولی یکی اول ماهشان باشد و روزه بگیرند ولی دیگری نگیرند. لازمه خط زمان این است. خب این لازم روشنی است ولی خلاف ارتکاز است. خلاف ارتکاز همین بحثها است. یعنی شما بروید آنجا و بگویید این طرفِ پای من ماه مبارک است و آن طرف پا نه. و حال اینکه دو بلد نزدیک هستند. خب این را باید چه کار کنیم؟ و از این سنخ لوازمها که الآن عرض می کنم.

ببینید مسألهای که شروع کردیم، این است: یک موضوعی داریم که باید شناسایی خودمان را نسبت به این موضوع خارجی بالا ببریم و گستردە کنیم. و آن اینستکه یک اهلال هلال داریم، یک کرهای که دارد میگردد. سه حرکت داریم که این سه حرکت دارند یک نظمی میدهند. این موضوع است. هر چه بیشتر این را بشناسیم، در ادامه بهتر میتوانیم تصمیمگیری کنیم. وقتی برایمان واضح شد، زمانیکه ادله اثباتیه تعارض پیدا کردند، تعارض مستقر است یا تعارض غیر مستقر است؟ دارد این غموض را توضیح میدهد و تبیین میکند. مقصود ما این است.

حالا ما از واضحتریش شروع میکنیم. در «اسئلةٌ حول رویة الهلال» و بهخصوص در جوابی که در دفتر حاج آقا[ی سیستانی] آمده بود، فرموده بودند استدلال محکم این است که آیه میفرماید «مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ»[1]. اگر ما به تلسکوپ یا رؤیت غرب آمریکا اکتفاء کنیم دیگر میقات نخواهد شد. قوام میقاتیت به این است که خود مردم ببینند، سهل التناول باشد و نظم پیدا کنند. یعنی شروع از این است. خب میقات هم که در آیه شریفه است. بسیار خب! تا اینجا خوب است. ما در قم مشرف هستیم، رؤیت هلال و دخول شهر برای اهل قم میقات است. همینجا یکی سؤال مطرح میکنم. آیا اگر در قم اختلاف شد؛ عدهای گفتند دیدیم و عدهای گفتند ندیدیم، عدهای ماه را شروع کردند و عدهای شروع نکردند، شارع به غرض میقات خود میرسد یا نه؟ نرسید. میگوید «مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ». در بلد واحد ولی عدهای میگویند دیدیم و عدهای میگویند ندیدیم.

ای شب‌ه‌ حکمی‌ه‌ آن‌ را مطرح‌ کنی‌د. عده‌ای‌ می‌گوی‌ند ام‌ مقدل‌ فلان‌ مرجع‌ هستی‌م‌ لذا اول‌ ماه‌ نی‌ست‌ ولی‌ نصف‌ شه‌ر می‌گوی‌ند ام‌ مقدل‌ فلان‌ مرجع‌ هستی‌م‌ و اول‌ ماه‌ هست‌. دراین‌صورت‌ میقات‌ محقق‌ می‌شود ای‌ نه‌؟ مثلاً موا‌عده‌ کردند که‌ پانزده‌م‌ ماه‌ به‌ می‌ه‌مانی‌ بیایی‌د، کدام‌ یکی‌ بیایند و کدام‌ یکی‌ نیایند؟ یعنی‌ میقاتیت‌ مطلوب‌ می‌تواند در یک‌ بلد نقض‌ شود. خب‌ شارع‌ برای‌ آن‌ تدبیری‌ اندیشیده‌ ای‌ نه‌؟ شما بفرمایی‌د که‌ مدتی‌ با ادله‌ اثباتیه‌ هم‌ مشغول‌ هستی‌د، شارع‌ کاری‌ کرده‌ که‌ در بلد قم‌، به‌ مقصود خودش‌ از میقاتیت‌ برسد ای‌ نه‌؟ اهل‌ قم‌ دو دسته‌ نشوند. یکی‌ بگوید امروز چهارده‌م‌ است‌ و دیگری‌ بگوید امروز پانزده‌م‌ است‌. تو به‌ من‌ چه‌ کار داری‌؟! خب‌ این‌ چه‌ میقاتی‌ می‌شود؟! تدبیر شارع‌ چه‌ بود؟ ادله‌ اش‌ را دیدیم‌؛ «ولو رآه‌ واحد لرآه‌ الف»[2]. این‌ها ادله‌ ای‌ بود که‌ اصلاً برای‌ همین‌ مطلوب‌ بود. یعنی‌ شارع‌ کاری‌ کند که‌ وقتی‌ زمزمه‌ اختلاف‌ باشد، آن‌ را بردارد. شما مستصحب‌ هستی‌د، اول‌ ماه‌ مبارک‌ شد ای‌ نشد؟! اگر «اجتمعتم‌ علیه‌»، من‌ـ شارع‌ هم‌ قبول‌ دارم‌. چرا؟ چون‌ مقصود این‌ است‌ که‌ میقات‌ محقق‌ بشود. اگر اختلاف‌ پیش‌ آمد، ولی‌ عده‌ای‌ دیده‌ باشند، ولی‌ آن‌ها که‌ ندیده‌ اند. «ولو رآه‌ واحد لرآه‌ الف»، این‌ چه‌ دیدنی‌ است‌؟! «لَيْسَ الرُّؤْيَةُ أَنْ يَقُومَ عَشَرَةٌ فَيَقُولَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ هُوَ ذَا هُوَ ذَا وَ يَنْظُرَ تِسْعَةٌ فَلَا يَرَوْنَهُ وَ لَكِنْ إِذَا رَآهُ وَاحِدٌ رَآهُ أَلْفٌ»[3]؛ نظر فقط نیست. خب‌ خودش‌ که‌ دارد می‌بیند! چرا؟ چون‌ از رؤیت‌، مقصودی‌ دارد. حضرت‌ فرمودند این‌ رؤیت‌ نیست‌. تعظیم‌ شعائر است‌. تعظیم‌ شعائر که‌ فقط‌ در صوم‌ نیست‌. یکی‌ از موارد صوم‌ است‌. در هر ماهی‌ این‌ میقاتیت‌ نیاز است‌.

---

[1] البقره‌ ۱۸۹

[2] من‌ لا یحضره‌ الفقیه‌ , جلد۲ , صفحه‌۱۲۳

[3] همان‌

گام دوم) تنافی اختلاف دو بلد با ارتکاز میقات واحد

(15:448)

خوب دقت کنید؛ شارع برای رفع اختلاف و تحقق میقاتیت در دخول شهر در بلد واحد، چاره اندیشی کرده است. نگذاشته نقض غرضش بشود. حال کمی جلوتر میرویم. اگر غرض شارع میقاتیت بود، برای بلد واحد همه باید ببینند، برای دو بلد چه؟ در مراسلات، مرحوم حاج آقای تهرانی فرمودند ما خودمان باشیم و خودمان، میگوییم ادله شرعیه میگوید فقط همین بلد. خب بلد قریب چه؟ میگوییم شارع حکومتا آن را هم داخل کرده است. گفته: خودمان بودیم، کاشان ربطی به قم ندارد. وقتی در قم دیدید، فقط برای قم است. حال من میگویم رؤیت در کاشان هم درصورتیکه دو شاهد عادل شهادت دادند، رؤیت در قم است. حکومت این است. ای حکومت مضیّق بود ای حکومت موسّع؛ در اینجا حکومت موسّع است. آن رؤیت ربطی به قم نداشت، ولی من حکومتا میگویم رؤیت است.

حال الآن مطلب قطعی میشود؛ میخواهم مثالها را جلوتر ببرم تا ببینیم چه مشکلاتی هست. باید به اینها جواب بدهند. الآن جلو میرویم، در اینان هستیم، الآن که مباحث دقیق شده بهخوبی میتوانیم اینها را مطرح کنیم. بالدقه با ثانیه و دقیقه حرفش را بزنیم. شکل سهمی ایدئال هست؛ سه ساعت اول، سهمی شروع میشد. شکل سهمی خیلی روشن بود. بالدقه با معیارهایی که کامل ارائه کردیم فرض میگیریم کامل رفته و دقیق شده است؛ الآن همه در این مواقع هستند که امروز شنبه، در غروب مشهد مقدس اهلال هلال ندارید. پس امشب شب اول ماه مشهد نیست. چون فرض این است که با دقیقترین وسائل، ماه در شب اول دیده نشده است. مشهد باید بگویند فردا سی ام شعبان است. میخواهم علی جمیع المبانی بگویم؛ حتی با چشم عادی هم ندیدیم. اما به قم میآییم. نیم ساعت فاصله است. در این نیم ساعت چقدر قمر میرود؛ نیم ساعت برای هیئت کم نیست. در قم قمر از تحتالشعاع خارج میشود. لازمه این حرف مشهور این است که چون خودمان در قم ندیدیم، فردای ما اول ماه مبارک است.

سؤال من این است: یک وقتی زمانی است که بعد از چند روز از هم خبردار میشدند، میگفتیم خب او چه ربطی به تو دارد؟ کاشان چه ربطی به تو دارد؟ حکومت اینجا میآید ای من؟ آخه حکومت با قطع هم میآید؟! من نمیدانم. بگویند شارع میگوید تو چه کار داری؟! من میگویم رؤیت در قم حکومتا رؤیت در مشهد است! پس در مشهد هم فردا اول ماه است. من این را محال نمیدانم. اما آیا منظور آنها واقعاً این بوده؟! یعنی اگر حکومت این است، پس باید جاهای دیگرش را هم بگویند. بلاد بعیده هم همین است. اتفاقا ایشان که خلافش را هم تصریح کردهاند. در ضابطه گفتند؛ فرمودند خداوند به من یک ضابطه ای را الهام کرده است؛ از تهران تا مشهد بردند و گفتند یک لحظه آن جا هلال داشتند. من عرض کردم شما این هلال را قبول میکنید؟! خب الآن فرض گرفتیم همین لحظه هم نیست. حال چه کنیم؟ در اینجا حکومت میآید؟ ای خود شما میگویید نمیآید. عبارتشان معلوم است. دیگران هم میگویند.

گام سوم) تنافی اختلاف روی دلار کبیره با میقات واحد

(20:39)

سؤال من این است: وقتی ارتباطات زیاد شد، الآن نیاز است مردمی که در قم و مشهد هستند، پانزدهم و بیستم ماه مبارکشان یکی باشد. خب میقاتیت کجا است؟! آن جا که ندیدند. خب چه مشکلی دارد؟! اهل مشهد میگویند پانزدهم ماه است، در قم میگویند شانزدهم ماه است. این چه مشکلی دارد؟! هر چه بشود و بگویی مشکلی ندارد، مانعی ندارد. اما خب میقاتیت چه شد؟! میقاتیت در کجا؟! چرا در بلد واحد فرمودی که شارع طرفدار میقات است؟ خب در بلد واحد هم همین را بگویی. بگویی در شرق قم باندقهٔ الریاضیهٔ و الهَوَویهٔ در وقت غروبشان هلال نداشتند، اما در غرب قم باندقهٔ داشتند. چون مثلاً نیم دقیقه بین غروب شرق قم با غرب قم تفاوت بود. بهخصوص در بلاد کبیره مثل تهران؛ بگویی در شرقش فردا سی ام ماه است، در غربش اول ماه است. میگویند خب دلیل شرعی میگوید بلد! لذا بلد همه را میگیرد. خب چرا بلد همه را گرفته است؟ باید در بلد واحد میقات محقق شود. خب اگر در بلد واحد، با اینکه شرق و غربش فرق میکند، میقاتیت حاکم میشود و شارع برای همه حکم میکند، وقتی مسلمین بالعیان میبینند که برای بلاد قریبه به ارتباطات سهله، الآن مشهد بوده با هواپیما چهل دقیقه دیگر تهران است، ماشین سوار میشود و ده ساعت دیگر تهران است، اگر بخواهند در اینجا مواعده بکنند، شارع به همین سادگی دست از میقاتیت بر میدارد؟! می گوید: من بلد کوچک را گفتم! من چه کار دارم به ممالکتی که به یک ماه رمضان واحد نیاز دارند؟! من حرفی ندارم. اگر در ایران دو میقات شد، خب بشود! من کاری به اینها ندارم. این خلاف ارتکاز بیّن متشرعه است.

میخواهم این را عرض کنم که به همان مالکی که شارع برای بلده واحده گفت «لو رآه واحد لرآه الف»، برای اینکه میقاتیت را در مقصود خودش در بلد واحد منجز کند، برای یک سرزمین واحدی که فرض گرفتیم ارتباطاتشان تنگا تنگ است، فرض گرفتیم که همه از هم خبر دارند و ارتباطاتشان کالبلد الواحد شده، شارع برای اینها هم میقاتیت را میخواهد. این یک چیزی نیست که بگوییم شارع گفته من کاری ندارم و این مشکل خود شما است! من میگویم اگر ندیدی، خب ندیدی! اگر ندیدی، خب شرق و غرب یک بلد، هم باید اینطور میشد!

خب حالا شارع برای این بلاد کاری کرده یا نکرده؟ آنهایی که حکومت میگفتند، ولی در ذهن ما که حکومت نیست. ارتکاز همه در رؤیت در بلد دیگر شخصیت است. نه اینکه حکومتا چارهای نداشته باشیم. اگر در یک بلد اینطور است، در اینجا هم همینطور است. اینجا هم شارع طرفدار میقات است؛ برای جمعی از مسلمین که یک کشور واحد هستند. یک بلد واحد هستند. یعنی ارتباطاتشان کالبلد الواحد است.

شاگرد: کشور واحد هم خصوصیت ندارد.

استاد: من می‌خواهم قدم به قدم از ماموسات استفاده کنم و جلو بروم. می‌خواهم مطلبی که در جلسه قبل عرض کردم را تمام کنم تا به جواب برخی از اشکالاتی که گفتند بطوری که مقصود من است برسیم.

شاگرد۲: اینکه ارتباطاتشان تنگاتنگ باشد، در کلام شما موضوعیت دارد؟

استاد: نه. می‌خواهم آن ارتکاز را تشحیذ کنم تا دیگر نپذیرد. با اینکه باالدقه فرض گرفتیم که در مشهد واقعاً هلال ندانستند، نیم ساعت بعدش واقعاً در قم هلال دانستند. خب الآن در ایران چه کار کنیم؟

الآن دو کشوری که جغرافیای سیاسی جداگانه دارند، خیلی جلوه نمی‌کند. می‌گوید آن کشور اعلام کرد و کشور دیگر اعلام نکرد. اما الآن در یک کشور، کسی می‌پذیرد؟!شاگرد: چون ماموس ذهن ها نیست نمی‌پذیرند. الآن درآمریکا که چند ایالت است چند ساعت دارند که یک ساعت دوساعت با هم تفاوت دارد. ای در روسیه چندین ساعت دارند. اگر در آن کشور بروی و بگویی برای دو ایالت دو ماه مختلف هست، شاید مانعی نداشته باشدولی چون در کشور خودمان همیشه یک جور بوده است غیرمأنوس است.

استاد: اینها مطالب خیلی خوبی است. اینها را که می‌گویید من خیلی خوشحال می‌شوم.

شاگرد۲: میقات به چه معنا است؟

استاد: میقات اسم آلت وقت است. یعنی یک چیز معین است. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله برای احرام، پنج میقات قرارداد. میقات شجره، میقات وادی العرق.

شاگرد۲: این انحصار از کجا لحاظ شده است؟ اینکه حتماً باید یکی باشد؟ اگر دو تا باشد مانعی پیش می‌آید؟

شاگرد: قبلاً اینها را بحث کرده اید که آیه "إنّ عدة الشهور عند الله" دلالت می کند.

استاد: بله ولی ما می‌خواهیم بحث طوری باشد که بحث سابق متکفل سؤال های لاحق هم باشد. اگر بوده و در ذهن حاضر نیست، مرور می‌کنیم. اگر بحث سابق حاضر است و سؤال می‌آید، معلوم می‌شود توان اینکه این سؤال را جواب بدهد نداشته است. الآن می‌خواهیم همین را بگوییم؛ میقات باید یکی باشد ای نه؟ خب چندتا باشد! اگر میقات، میقات مکانی است، حتماً باید چندتا باشد. چون دو مکان که یک جا جمع نمی‌شوند. اما میقات زمانی به چه صورت است؟ میقات است، معیّن است؛ چندتا معیّن [باشند]؟! یک معیّن ِانمعین؟! «وقّت ای عیّن». میقات یعنی یک زمان معیّن. توقیم معیّن. شما می‌گویید خب چندتا معین باشند! ایشان مثالی زدند که برای بحث ما خیلی خوب است. می‌گویند ما الآن ماموس نیستیم، و الّا اگر آمدیم، همانطوری که در ساعت ماموس هستیم، در کشورهای گستردهای میرویم که ماموس باشد. الآن انس ما ایرانیها به توقیم و ساعت واحد است، چون ما در یک قاچ هستیم. هر قاچی پانزده درجه بود. خورشید در هر پانزده درجه یک ساعت میرفت. یعنی کل کشور ایران این خصوصیت را دارد که اول و آخرش یک ساعت بیشتر تفاوت ندارد. وقتی به این صورت است یک قاچ جغرافیایی یک ساعت رسمی دارد و یک توقیم دارد. مشکلی ندارد.

گام چهارم) تنافی اختلاف ساعات کشور وسیع با ارتکاز میقات واحد

(29:00)

اما حالا به پهنه وسیعی آمدیم. مثل شرق و غرب ایالات آمریکا؛ این ایالت در شرق و دیگری در غرب است. مثل روسیه و شوروی سابق. یکی کجای شرق است و دیگری کجا اروپا است. خب اینها چه کار کرده اند؟ ما عملاً می‌بینیم که چه کار کرده اند. برای هر قاچ جغرافیایی ساعتهای محلی می گذارند. آنها که الآن مانوسشان است. نمی‌گویند یک ساعت داشته باشیم. یک ساعت بگذاریم و مواعده کنیم. ما هم باید مانوس بشویم و بگوییم چرا از ادله دست بر داریم؟! شارع به مقصود خودش از میقاتیت رسیده است. اما شما ببینید همین کسانی که ساعتهای محلی دارند، اگر بخواهند مملکتی با همدیگر میقات ایالات متحده داشته باشند چه کار می‌کنند؟ وقتی می‌گویند ساعت دوازده، چه می‌گویند؟ او می‌گوید ساعت دوازده غرب، او می‌گوید ساعت دوازده شب. اگر می خواهند برای کل مملکت به‌عنوان یک میقات یک ساعت تعیین کنند، یعنی می خواهند سرِ آن ساعت، مثلا قطارها حرکت کنند. این هواپیماها بلند بشوند. در اینجا چه کار می‌کنند؟ الآن دارند چه کار می‌کنند؟

شاگرد: یک معیّنی دارد.

استاد: آن معیّن چیست؟ ما می‌خواهیم بگوییم این لحظه ؛ در این لحظه همه شلیک کنید، همه بلند شوید، همه حرکت کنید. چه می‌گویید؟

شاگرد: می‌گوییم به ساعت گرینویچ مثلاً.

استاد: احسنت. حالا لازم نیست به گرینویچ باشد. خودشان هم می‌توانند یکی را بگیرند. پس وقتی ارتباطات برقرار شد، نمی‌توانید بگویید آنها مانوس هستند. همان کسانی که با ساعتهای محلی مانوس هستند، وقتی بین آنها ارتباطات برقرار شد، نیاز به تعیین یک میقات دارند.

شاگرد۲: این اعتباری است. مثلاً فرض می‌گیریم در ایران بگوییم در وقت طلوع آفتاب فلان کار را انجام بدهند. خب طلوع آفتاب با هم فرق می‌کنند. ولی آن جا طلوع آفتاب تهران را اعتبار می‌کنیم. این دلیل نمی‌شود که حقیقت طلوع آفتاب در غرب ایران، در ساعت طلوع آفتاب تهران اتفاق بیافتد. الآن میقات شده است. گفتیم طلوع آفتاب میقات است و همه می‌دانند که طلوع آفتاب تهران چه زمانی است. ولی حقیقت را تغییر نمی‌دهد. ما می‌توانیم مشهد روز سی ام است، قم روز اول ماه است. ولی اعتبارا وقتی قرار گذاشتند، می‌توانند اول ماه قم معیار باشد.

استاد: خودمان بگذاریم ای دلیل اثباتی شرعی داشته باشیم؟ اگر همین جوری بگوییم مانعی نیست. من میخواهم بگویم شارع در ادله اثباتیه شئونات مختلف در میقات گسترده ار متکفل شده است. شما میگویید بزنیم، خب به چه میزان؟ چرا بگوییم اول ماه تهران، اول ماه مشهد هم هست، و حال اینکه هنوز تکوینا آن جا ندیده اند؟!

شاگرد: برای آنها ماه نیست و روزه هم نمیگیرند. ولی اسما و تقویما بهصورت اعتباری اول ماه آنها هم هست. یعنی مشکل نیاز کشور با این مسأله حل میشود.

شاگرد۲: در اشهر حرم چه کار میکنید؟ در ماههای حرام اگر در تهران یک قتلی انجام شد، میگوییم ماه حرام است، ولی اگر در مشهد انجام شده باشد حرام نیست. لذا دیه فرق میکند.

استاد: بله، قاضی باید در اینجا تصمیم بگیرد. ماه حرام بوده یا نبوده. در روایت فرمودند «دخل الشهر الحرام»، باید تصمیمگیری بشود.

تازه فرمایش شما بحث را جلو برد. شما میگویید اگر غروب یک جا را نگیریم، شارع به مقصود خودش از میقاتیت نرسیده است. این را قبول کردید یا نکردید؟! یعنی اگر شارع فرموده «يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ»[1] مواقیت ناس، نه اهل بلدی؛ اگر شما به رأی العین میبینید که نسبت به مسلمین و قاطنین در منطقه ایران اگر میقاتیت را فرض نگیریم غرض شارع فوت میشود، باید چه کار کنیم؟ شارع برای آن چراهای اندیشیده یا نه؟

شاگرد۲: ظاهراً میقاتیت با این دقت قابل تعمیم نیست و نقض میشود.

استاد: اگر این جور باشد که آیه شریفه یک امر بی محتوایی میشود.

شاگرد۲: میقاتیت معنای خاصی است.

استاد: یعنی کل بلد؟! این میقات میشود؟! میقات شمای اهل قم این است و به اهل کاشان کاری ندارد؟!

شاگرد۲: راهی برای تعمیمش ندارم.

استاد: خب صحبت سر این است که داریم یا نداریم. اصلاً ما بهدنبال همین هستیم. ما اول به غامض بودن مسأله برسیم، وقتی تصور کردیم که غامض است، مرحله بعدی وارد شویم. این چیزی که شما میفرمایید، نمیدانید چقدر مطلوب من است که به زبان شما میآید. الآن ذهن شریف شما به جایی میرسد که میگویید راهی نداریم. این خیلی حال ِخوبی است. یعنی احساس اینکه مطلب غامض است. یعنی خیلی وقت ها میگوییم مطلب خیلی واضح است. یک وقتی هم هست که وقتی موضوع باز میشود ذهن به جایی میرسد و میگوید چراهای نداریم. چراهای نداریم یعنی درک معضل بودن موضوع را داریم. یعنی در اینجا گیر هستیم، چه کار کنیم؟! کره هست و دارد دور میگردد. سه حرکت هست، حال میقات میخواهیم یا نمیخواهیم؟ از آن دست بردارید یا بر ندارید؟ شارع از آن دست برداشته یا برنداشته؟ این را چه می فرمایید؟

شاگرد۲: هر چه به حسب خودش است. میقات تا جایی که امکانش هست، آن را تأمین می کند.

استاد: حال چیزی که جلسه قبل عرض کردم را جلوتر بردم. شما میفرمایید شارع برای ایران دست برداشته یا نه؟ الآن ایشان فرمودند مانوس ما این است. ما میگوییم شارع از میقاتیت دست برداشته است یا نه!چه می گویید؟ علی ای حال ما باید معیّن کنیم. الآن در ارتکازی که شما

از شرع دارید، فعلاً در کشور ایران، شارع از میقاتیت دست برداشته ای برنداشته است؟ شما می‌گویید چون مانوس جغرافیای سیاسی شده‌ایم، مانعی ندارد که بگوییم دست برداشته است. خب اگر اینطور گفته می‌شود حرفی ندارم. اما وقتی به آن انسی که خودتان دارید بر می گردید می‌گویید اتفاقا شارع مدافع این میقاتیت است. حالا اگر مدافع این میقات است و ارتکاز شما معیت کرد، حالا اگر مرز سیاسی بین ایران و عراق برداشته شد، مرز دو-سه کشور را برداشتیم و وسیعتر شد، چه می‌شود؟ نکته این است که وقتی یک مملکت اسلامی وسیع شد، برای جایی که تکوینا ساعت محلی، تقویم محلی کارساز است، شارع هم دستور داده و مشکلی ندارید. اما نکته سرِ این است که میقات هایی دارید که نیاز ارتباطات مردم به وحدتشان است.

شاگرد: وحدت یعنی کره واحد؟

استاد: نه، فعلاً بخشی از آن را می‌گوییم. الآن نیاز ایرانی‌ها به‌عنوان یک کشور، این است که یک تقویم داشته باشند و الّا میقات ندارند. ساعت محلی دارند؛ مثل آمریکا که شرق و غربش ساعت محلی دارد، در روز دارند یا ندارند؟ ندارند. حالا اگر وسیعتر بشود، مثل شوروی بشوند که روز هم بتواند باشد.

شاگرد: آن طرف خط زمان دارند.

استاد: نه، من می‌خواهم بگویم میقات چقدر اهمیت دارد. نقشه خط زمان را نگاه کنید. به چه صورت است؟ یک خط است که طرف راست و چپ رفته است. چرا؟ چون به میقات نیاز دارند. این قدر میقات مهم است. یعنی میقات به قدری اهمیتش بالا است که خط زمان را زیر پا گذاشته. ما به یک خط [صاف] چه کار داریم؟! لذا در اینجا خط را برای محافظت از میقات به دلخواه خودمان تغییر می‌دهیم. بنابراین عرض من این است که شارع به میقات خیلی اهمیت می‌دهد. میقات یعنی نظم. یعنی قاطنین یک منطقه بدانند وقتی یک زمانی را به‌عنوان موعده قرار می‌دهند، معیّن باشد.

---

[1] البقره ۱۸۹

گام پنجم) تنافی اختلاف ساعات کره با ارتکاز میقات واحد

(39:13)

حال عرض من این است: وقتی گسترش بدهیم، سراغ کل کره میرویم. عرض جلسه قبل من مربوط به کل کره بود. اگر فرض گرفتیم که کل کره با هم در ارتباط هستند، مثل دو شهری که نزدیک هم بودند و کمکم جلو رفتیم، زمانی آمده این قدر با هم در ارتباط هستند، میخواهند بگویند سر این لحظه، در کل کره این کار انجام بشود. مثلاً شلیک بشود. این حرکت آغاز بشود. چه کار کنیم؟ اینجا است که میگوییم میقات کل. یعنی بشر دارد میبیند وقتی در کل کره یک ارتباطات و کاری داریم که باید در کل کره با هم و هماهنگ انجام بدهند، برای کره نیاز به یک میقات داریم. این عرض من است.

این را در نظر بگیرید؛ الآن ما میخواهیم برای ارتباطاتی در کل کره یک نظم بدهیم. آیا شارع متکفل این شده ای نشده؟ یعنی شارع برای وقتی که ارتباطاتی در کل کره هست و میخواهیم بگوییم در این لحظه مثلاً قطارها حرکت کنند، میقاتی را معین کرده ای نکرده؟ ادعای ما این بود که در ادله اثباتیه این کار را کرده است. حال لوازم این را ببینید. آقایان فرمودند هرچه هم بیشتر بشود [خوب است]؛ گفتند خب الآن دارد ماه را میبینند، ماه شروع شد، چه کار بکند؟ شما با یک نصف النهار میقات درست کردید، نمیتوانید که با تکوین در بیافتید. عرض من این بود که وقتی با نصف النهار دحو الارض یک میقات درست کردیم، یک بازگشتی به نقطه شروع میکنیم. نقطه شروع ما این بود که میخواستیم در یک شخص حرکت برچسب زنی کنیم. ماه که دارد میرود، بگوییم ماه یک حرکت شخصی دارد. برای ماه مبارک یک حرکت شخصی است. شب اول ماه، در این قوس کجا است؟ شب اول ماه یعنی چه؟! هم شب داریم و هم روز داریم! این گیر را داشت.

گام ششم) عدم تنافی ارتکاز نصف النهار واحد در کره با عادت ساعت محلی

(42:00)

شما ملاحظه کردید که با درست کردن میقات برای کل کره، بهراحتی برچسب زدید. خب شما میگویید برو در خط زمان بایست. در خط زمان چه کار میکنیم؟ این پای راست و این پای چپ است، این میگوید اول ماه و دیگری میگوید نه. این چه میقاتی شد؟! اولاً میقات میخواستیم، اما این چه میقاتی شد؟! ثانیاً این خلاف آن ارتکاز است؛ غیر از اینکه میقات نقض شده، ارتکاز هم در اینجا نقض شده است. جوابش چیست؟ ببینیم میتواند جواب اینها را بدهد یا نه؟

الآن در خط زمان متشرعه چه کار میکنند؟ وقتی به خط زمان میرویم اینها جلوه میکند. ولذا خط زمان را کج و راست کردهاند، چرا؟ برای اینکه نمیتوانستند این طرف پا تفاوت کند. باید یک قطنی یک تقویم داشته باشد، میقات برای آنها نیاز بوده است. حال چه کار کنیم؟

برای شخصیت یک قوس ماه و برچسب زنی آن و آن ارتکاز شخصی، مهمترین چیزی که نیاز داشتیم را حل کردیم. اینکه یک نصف النهار واحد داشته باشیم. خب شما میگویید در خط زمان چه کار میکنید؟ این برچسب، خط زمان را هم عینی میکند. یعنی وقتی شما در قوس شخصی ماه به دور زمین دارید برچسب میزنید، آن برچسب ها را برای کره زدهاید. آن چیزی که شما در خط زمان میبینید، این برچسب ها را از جای خودش تکان میدهد؟ بر میدارد یا بر نمیدارد؟ بر نمیدارد. وقتی برنمیدارد، شما به ارتکازی که از میقات برای کل کره میخواستید، رسیدهاید. یعنی ارتکاز در خط زمان، وقتی ملاحظه میشود با ارتکاز اولیهای که نقطه شروع شما بود تا به وسیله نصف النهار شخصی واحد کل کره را منظم کنید و یک برچسبی روی آن بزنید تا روی هم نیافتد، شما میبینید به غرض رسیدهاید و این ارتکاز در خط زمان مغلوب آن میشود. یعنی میبینید الآن این ارتکاز بهخاطر آن غرض محکوم است. ارتکازی که بعداً در خط زمان برای شما پیش میآید، از انس سابق شما است. بعد از اینکه فایده را فهمیدیم و میقاتیت را ترسیم کردیم و کل کره را منظم کردیم، آن ارتکازی که می گفت: همه اینها که نزدیک هم هستند، به مانوس بر میگردد، نه به مرتکز عقلائی مستندی که بتواند سابق شما را خراب کند.

مکرر این امر مهم را عرض میکردم؛ اگر خروجیِ کلاس خلاف ارتکاز شد، شما خیلی واهمه کنید. توقف کنید و برگردید. دوباره کل مباحث کلاس را مرور کنید. این درست نیست که خروجی بحث کلاس، خلاف مرتکزات باشد. آیا این نصف النهار شخصی واحد که می رسیم در خط زمان، خلاف مرتکز ما میشود، همینطور است یا نه؟ میخواهم بگویم اینجا فرق دارد. یعنی ما از مرتکزی شروع کردیم که در آخر کار هم تقویت شد، فقط در خط زمان به خلاف مرتکز دیگری برخورد میکنیم. وقتی اینجا به آن نگاه میکنیم می بینیم این ارتکاز نیست. این مانوس موارد قبلی است. مانوس ذهن ما با

مرتکز ذهن ما فرق می‌کند. همینی که الآن شما فرمودید؛ مرتکز ما این است که یک مملکت ساعت واحد داشته باشد. وقتی برمی‌گردیم و می‌بینیم واقعاً آمریکا سه-چهار ساعت دارد؟! می‌گوییم بله، برو ببین. می‌گوییم عجب! پس مرتکز من از اینکه یک مملکت یک ساعت دارد، مانوس من بود، نه مرتکز من.

شاگرد: فرقشان چه شد؟

استاد: ارتکازات منشاءهای عقلائی دارد. از آن منشاءهای عقلائی و سیره‌های عقلائی یک مانوساتی حاصل می‌شود که در موارد آن رمز و حیث ارتکاز عقلائی موجود نیست. ابن‌سینا عبارت دقیق و خوبی داشت. اساتید در کلاس می‌گفتند. خدا همه آنها را رحمت کند! فرمودند شیخ الرئیس یک جمله کوتاه خیلی خوبی دارد. می‌گوید مشهورات را عقلاء من حیث هُم عقلاء نگفته اند. بلکه تطابق علیه الآراء العقلاء. گفت همان مشهورات یک حیثی دارد که اگر آنها را کشف کنیم به بدیهیات و قطعیات برمی‌گردد. دیگر مشهورات نیست. الآن بسیاری از مرتکزات ما در نگاه جلیل، مشهورات هستند. ولی آن ارتکاز عقلائی یک حیثی دارد که وقتی آن را کشف کردیم، در جاهایی که آن حیث نیست ولی مشهوره هست، می‌گوییم مانوس ما است. یعنی از انس خود به آن مشهورات داریم این حکم را می‌کنیم. اگر آن حیث مشهور را کشف کنیم، می‌بینیم آن حیث اینجا نیست. ولی هنوز مشهور بودنشان باقی است. مثلاً قسم دروغ خوردن به این صورت است. ای وای قسم دروغ بخوریم؟! ولی یک روایت هست که حاج آقا مکرر می‌خواندند؛ «احلف بالله کاذبا و نجّ اخاک من القتل»[1]. می‌بینید پس این جور نبود که قبح کذب، آن هم حلف بالله، ذاتی باشد. اگر ذاتی بود که نمی‌شد تغییر پیدا بکند. معلوم می‌شود در آن یک حیثی بود که آن حیث در اینجا نیست.

---

[1] وسائل الشیعة , جلد۲۳ , صفحه۲۲۵

موافقت مبنای نصف النهار واحد با مبنای مشهور در ویت عند الغروب

(48:46)

شاگرد: این ایده را حضرتعالی فقط در لیلة القدر و امثاله می‌فرمایید، ای می‌خواهید آن را گسترش بدهید و صوم را هم براساس آن تنظیم کنید؟

استاد: در صوم ما مشکلی نداریم. روی مبنای سید عرض کردم؛ می‌خواستم روی مبنای ایشان زوال را به‌عنوان یک لحظه که خیلی شتاب و تلورانس نداشته باشد، آورده باشم. بعد هم که در زوال واحد رفتیم منظم شد. حالا نگاه کنید از فرمایش سید فاصله می‌گیریم ولی با محافظت بر یک نصف النهار مشخص دحو الارض. حالا سؤال من این است که در اینجا می‌توانیم مبنای مشهور را درست کنیم یا نه؟ یعنی کاری به زوال و مختار سید نداریم. با مختار مشهور کار داریم. مشهور فرمودند غروب بلد میزان است، نه زوال فردا. من عرض می‌کنم اگر سراغ نصف النهار مشخص آمدیم، همین مبنا را هم برای نظم کل کره اعمال می‌کنیم. می‌گویید حالا که نصف النهار مشخص شد، ما یک غروب مشخص هم داریم. چه کار داریم به زوالش؟! سراغ غروبش می‌رویم و می‌گوییم اگر در وقت غروب دحو الارض، وقت غروب دیشبش هلال داشتیم، ماه شروع شده بود و الآن نه. الآن هم طبق مبنای مشهور به نظم رسیده‌ایم.

شاگرد: همانطور که عقلاء نیاز به ساعت محلی و تقویم جهانی دارند، در شریعت احکام مختلفی هست. ما یک پایه‌ای می‌خواهیم که در اتکازمان شخصی است تا اموری مثل لیلة القدر را با آن درست کنیم. فرمایش شما این را درست کرد. از آن طرف شارع یک چیزهایی دارد که مربوط به طلوع و غروب است. مثل روزه که از صبح شروع می‌شود و تا غروب است. یعنی آن را به‌عنوان پایه می‌گذاریم؛ کأنّ‌یک انشائات طولی که می‌فرمودید داریم؛ یک جعل تقویم طولی داشته باشیم که اصلش «إنّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عندَ اللّهِ اثنا عَشَرَ شهراً»[1] است که اموری مثل لیلة القدر و تقویم جهانی را با آن سر و سامان می‌دهیم، یک ماهی هم داریم که باید براساس روز و شب تقویمش را درست کنیم.

استاد: ان شاءالله فردا عرض می‌کنم.

---

[1] التوبه ۳۶

دلیل لزوم تعیین میقات واحد در کره

شاگرد۲: از خود میقات، وحدت در میقات به دست نمی‌آید.

استاد: میقات حج، یعنی دو روز عرفات باشد؟!

شاگرد۲: اشکالش چیست؟ میقاتیت یعنی معین بودن، وقتی به حسب فرد معیّن است، تکلیفشان مشخص است، آن دسته دوم هم تکلیفشان مشخص است. مجموعاً در دو-سه روز هم این قضیه جمع می‌شود.

استاد: «میقات للناس» یعنی سه روز؟! من یک مثال فاحش عرض کنم؛ در پردیسان قم یک شنبه باشد، در وسط شهر دوشنبه باشد، قنوات و شرق هم سه‌شنبه باشد. این در میقاتیت مشکلی دارد؟! محال است؟ نه. صحبت در استحاله نیست. اما این میقات است؟!

شاگرد۲: بله مثلاً با رفقای مشهد بگوییم این کلاس آنلاین دو ساعت قبل از اذان برگزار می‌شود، همان جا سؤال می‌کنیم به اذان مشهد یا اذان قم، این تکلیف را مشخص می‌کند و خیلی راحت قضیه حل می شود.

استاد: مثلاً شصت قطار در نقاط مختلف هستند که می‌خواهند در لحظه واحده حرکت کنند. روی این فرمایش شما چه زمانی را باید معین کنیم؟ قطار به ساعت کالیفرنیا؟!

شاگرد۲: همین کار را کرده‌اند، کنارش می‌نویسند پرواز در ساعت نه به وقت محلی.

استاد: وقت محلی چه زمانی است؟

شاگرد۲: همان فاصله‌ای است که از ساعت گرینویچ هست.

استاد: فاصله اش چقدر است؟ باید مراجعه کنند. نکته این است که وقتی به همه می‌گویند در این لحظه حرکت کن، باید شصت تا را تعیین کنید. این چه میقاتی است؟! اما وقتی یک ساعت را می‌گویید، می‌گویید ساعت‌های محلی را کنار بگذار، ساعت دوازده واحد را در نظر بگیرید. وقتی شما با محل کار دارید، ساعت محلی آن را می‌گویید. چون کلاس در مشهد برقرار می‌شود و دو ساعت قبل از ظهر است، می‌گویید به وقت محلی. اصلاً چرا سراغ این رفتند که نصف النهار واحد بگذارند؟ چون هرج‌ومرج شده بود. حالا الآن می‌خواهید یک ساعتی بگویید که در قم و مشهد دو مجلس با هم برقرار بشود، کدام را می‌گویید؟!

شاگرد۲: اگر از دلیل اثباتی فهمیدیم که وقت محلی کافی نیست و نیازمند ساعت واحده است، می‌توانیم از سیاق همان دلیل در بیاوریم که منظورش کدام وقت است.

استاد: اتفاقا همه بحث ما سر همین بود. لذا خدمت ایشان گفتم اگر خودمان این کار را بکنیم کافی نیست. ما میخواهیم از ادله اثباتیه در فضای کلاس فقه استظهار روشن داشته باشیم. اینکه خود شارع متکفل میقاتیت مرتبطات هم [شده] است. الآن در لحظه واحد در کل ایران میخواهد سی کلاس برقرار بشود، چه ساعتی؟! شما میفرمایید ساعت محلی او، خب باید پنجاه ساعت تعیین کنیم.

شاگرد۲: عرض من این است که از دلیلی غیر از میقات استفاده میشود. یعنی غرضی در آن هست.

استاد: نه، شما گفتید چه مانعی دارد که میقات چندتا باشد؟!

شاگرد۲: شما فرمودید مانعش این است که غرض واحد محقق نمیشود... .

استاد: خب در ارتباطات محقق شد ای نه؟ برای تعیین پنج کلاس در جاهای مختلف، غرض با ساعت محلی محقق میشود ای نه؟! بحث ما از اینجا شروع شد که گفتید چند میقات چه مانعی دارد؟ من گفتم مانع دارد. میقاتی که شما میگویید با ساعت محلی برطرف میشود برای یک واقعه در آن محل است. اما اگر ارتباطاتی باشد که بخواهند این ارتباطات همآهنگ با هم در لحظه واحد انجام بشود، قوام میقات به وحدت است. نمیتوانید بگویید خب میقات چندتا باشد. همان جا هم محال نیست که شما برچسب بزنید و بگویید این سی تا را نگاه کن و بگو کجا هستند.

شاگرد۲: منظورم این است که اگر ثابت شود که غرض واحد در همه جا باشد، این میقات کافی نیست. در غیر این صورت کافی است.

استاد: شما تشریف نداشتید. ما مفصل روایات را میخواندیم. استظهارات خوبی از آنها میشد.

دو نقش صامت و مصوت در حروف علّة

(57:36)

ام این مشکل را داریم و باید بحث مفصلی راجع به آن بشود؛ اینکه حرف علّه –الف، واو، یاء- در نقش و در کتابت دو جهت را ایفاء میکنند. یادتان هست که در واو، «v» و «w» را میگفتیم. یک نقش داریم اما دو واج داریم. عظیم تر از اینها را در نفس یک زبان داریم؛ اینکه واو و الف و یاء در زبان عربی، هم نقش یک حرف مصوت را ایفاء میکنند و هم نقش حرف صامت را ایفاء میکنند. اگر «یوم» میگویید، این واو صامت است. اما اگر میگویید «یُو»، واو مصوت است. اگر میگویید «با»، این مصوّت است. اما اگر میگویید «بَ» این صامت است. همزه صامت است، الف لین مصوت است. واو در «وَ» صامت است ولی «اُو» مصوت است. یاء در «اَی» صامت است، اما «إی» مصوت است. ولی نقش هایشان یکی است.

نقش صامت و مصوتی در همزه

(59:13)

این مشکل در همزه چون به ازائش نبوده و در موارد متعددی به آن نیاز بوده، مطرح است. یکی از مشکلترین بحثهای رسم المصحف بحث همزه است. خیلی بحث سنگینی برای علماء متخصص است. الآن مرحوم رضی در اینجا وارد شده است. من جواب سؤالاتی که نوشتهاید را دادهام. مثلا وقتی «الف»، «باء» میگوییم؛ وقتی داریم تهجی میکنیم، سر و کارمان با الفبای زبان ابجدی است. وقتی میگوییم الف، این صامت است یا مصوت است؟ همزه میشود و صامت هم هست. هیچ مشکلی ندارید. پس وقتی ابجد میگوییم، وقتی «الف»، «باء» و «جیم» میگوییم، این الف حتما همزه است. ولذا بعداً در «لا» نیاز بوده بگوییم اگر این هم الف است، با آن الفی که گفتیم فرق دارد. آن الف مصوت است. در «وی» و «یوم» همین بوده است ولی بحثش بماند.

اما به بخش بعدی میآییم؛ جاهایی هست که به خود آن الف، الف میگوییم. در اینجا نوشته ام: «الف اسم همزه است، در وقت تعداد تهجی. و همزه اسم همین است در وقتی که به الف لین الف گفته میشود». به الف لین در «لا»، الف لا میگویند. حتی میگویند «لام الف». باز میگویند الف. وقتی بهخاطر نبود اسم جدا، به الف لین، الف میگوییم، بهخاطر ممایزه میگوییم آن همزه است. پس وقت اطلاق الف به الف لین، به آن همزه میگوییم. و الاّ در وقت تهجی بهطور مطلق به خود همزه الف میگوییم. این بخش اول است.

شاگرد: چه زمانی به همزه الف میگوییم؟

استاد: وقتی همزه میگوییم که در الف لین، به آن الف گفته شده است. یکی از مهمترین دلیل هایش این است که الف لین در رسم بسیاری کاربرد داشته است. حتی میگوییم الف جمع؛ «ضربوا». الف «ضربوا» را که نمیخوانیم ولی فقط آن را گذاشتهایم و به آن الف میگوییم. آن جا همزه هم نیست. همزه که نیست هیچی، الف لین هم نیست. فقط نقش الف لین است. «لایتلفظ به»، درعینحال به آن الف میگوییم. پس هر کجا ما با الف لین سر و کار داشتیم، به آن الف میگفتیم چون اسم دیگری ندا شتیم، اگر بخواهیم سر و کله همزه را در اینجا مطرح کنیم، دیگر الف نمیگوییم، اینجا همزه میگوییم. اما به محض اینکه از آن فضا خارج شویم، وقتی بهصورت مطلق الف بگوییم، منظورمان همان همزه است. کما اینکه وقتی «الف» و «باء» و «جیم» میگوییم، آن الف صامت است. شما فرمودید رضی به این صورت میگوید، نوشته ام: «تصریح میکند باالالف المتحرکه اعنی الهمزه». الآن در اینجا خودش میگوید «باالالف المتحرکه اعنی الهمزه». یعنی اینجا که الف میگوییم، چون آن الف هم مطرح بوده و به آن الف میگوییم، باید تصریح کنم به «اعنی الهمزه». آخرین نکته هم این را نوشته ام: «همزه حرف صامت است ولذا با شش مصوت همراه میشود: ـَ ـُ ـِ آ ای او». پس معلوم میشود همزه صامت چون شش مصوت گرفته است. اما الف در «آ» ممکن نیست مصوت بگیرد. این بحث، بحث دنبالهدار است. میارزد که در کلمات دنبالش بگردیم.

والحمد لله رب العالمين